



مسئله ۲۶: آیا اورعیت باعث ترجیح یک مجتهد بر مجتهد دیگر می شود؟

* ۱. مرحوم شیخ انصاری به این مطلب قائل است و می نویسد:

«و لو تساوی المجتهدان بالعلم و اختلفا فی الورع. فالظاهر ان المشهور تقديم الأورع بل حکي

عليه المحقق الثاني قده الإجماع»^۱

* ۲. مرحوم سید یزدی در عروۀ در جایی که دو مجتهد مساوی باشد در مسئله ۱۳ می نویسد:

«إذا كان هناك مجتهدان متساويان في الفضيلة يتخير بينهما، إلا إذا كان أحدهما أورع، فيختار

الأورع»^۲

و ایشان در مسئله ۳۳ می نویسد:

«إذا كان هناك مجتهدان متساويان في العلم كان للمقلد تقليد أيهما شاء، ويجوز التبعض في

المسائل، وإذا كان أحدهما أرجح من الآخر في العدالة أو الورع أو نحو ذلك فالأولى بل الأحوط

اختياره.»^۳

* ۳. حضرت امام، مرحوم فیروزآبادی و مرحوم گلپایگانی، رجوع به اورع را در چنین فرضی «احوط اولی» می دانند

و مرحوم خوانساری، مرحوم شیرازی، مرحوم نائینی و مرحوم جواهری، این مطلب را «احوط» دانسته اند.^۴ مرحوم

جواهری و مرحوم آل یاسین هم به صراحت، احتیاط مستحب را مطرح کرده اند^۵ و مرحوم بروجردی، حکیم و شیرازی

در ذیل مسئله ۳۳ ظاهراً به «احتیاط وجوبی» قائل شده اند.^۶

* ۴. مرحوم حکیم این مطلب را قول بزرگانی برمی شمارد و می نویسد:

«كما عن النهاية، و التهذيب، و الذکری، و الدروس، و الجعفریة و المقاصد العلیة، و المسالك، و

غيرها، و يقتضيه أصالة التعيين الجارية عند الدوران بينه و بين التخيير. و لا يظهر على خلافها

دلیل، إذ الإطلاقات الدالة على الحجية - لو تمت - لا تشمل صورة الاختلاف. اللهم الا أن يكون

بناء العقلاء على التخيير بين المتساويين في الفضل و ان كان أحدهما أورع، فيتبع اتباعه في حجة

^۱ . مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه، ص ۸۳

^۲ . العروۀ الوثقی، ج ۱، ص ۱۲

^۳ . العروۀ الوثقی، ج ۱، ص ۱۷

^۴ . العروۀ الوثقی (عدة من الفقهاء)، ج ۱، ص ۲۰

^۵ . همان

^۶ . همان، ص ۳۰

رأى العالم. لكن هذا البناء غير ظاهر مع الاختلاف، كما عرفت آنفاً. و لو كان أحد المجتهدين أفضل و الآخر أروع قدم الأفضل، لما عرفت من بناء العقلاء على تعينه.^۱

*۵. مرحوم عراقی در حاشیه مفصل بر عروه می نویسد:

«فی وجوبه نظر؛ لأنّ مناط حكم العقل فی باب رجوع الجاهل إلى العالم ليس إلّا لأقربيته إلى الواقع، و فی هذه الجهة لا يكون لجهة الورع و العدالة دخل البتّة، غاية الأمر حيث كان حكم العقل تعلقيّاً، لا بدّ من الرفع عنه بمقدار ما ثبت من قبل الشرع اتّباعه، و ليس هو إلّا اعتبار طبيعة العدالة فی المفتی ليس إلّا، و من هذه الجهة نلتزم بأنّ الأعلّم العادل مقدّم على الأعدل العالم، و إلّا فليس فی البين إطلاق يستكشف منه هذه الجهة كما لا يخفى.»^۲

توضیح:

- ۱- دلیل تقلید، حکم عقل به رجوع جاهل به عالم است و ملاک این حکم هم آن است که قول عالم اقرب الی الوقع است (از سایر طرق)
- ۲- و عدالت و ورع دخلی در این حکم عقل ندارد (یعنی عقل در کشف واقع، برای علم ارزش قائل است ولی برای عدالت و ورع مداخلیتی قائل نیست)
- ۳- البته حکم عقل تعلیقی است (یعنی شارع می تواند آن را مقید کند)
- ۴- و از ناحیه شرع هم تنها اصل عدالت ثابت شده است و بیش از آن (اعدل و یا اصل ورع) در ادله شرعی مورد اشاره نیست.
- ۵- و لذا اعلّم عادل بر اعدل عالم ترجیح دارد.
- ۶- پس دلیل تقلید حکم عقل است و دلیل لفظی در میان نیست که اطلاقی داشته باشد.

*۶. مرحوم خویی در این باره ابتدا «اورعیت» را به ۳ معنی تفسیر کرده و می نویسد:

«و لا شبهة فی أن الأورعية ليست مرجحة فی هاتین الصورتین سواء أريد منها الأورعية فی مقام

العمل

الف) بأن يكون أحدهما مجتنباً عن المشتبهات دون الآخر، أم أريد بها الأورعية فی الاستنباط

ب) إما بمعنى أن فحص أحدهما عن الدليل فی استنباطاته أكثر من المقدار المعتبر فی الفحص عنه،

ج) و إما بمعنى عدم إفتاء أحدهما فی المسائل الخلافية و احتياطه فیها دون الآخر.

^۱. مستمسک، ج ۱، ص ۳۱

^۲. همان

و ذلك لأنه بعد حجية كلتا الفتويين و شمول الأدلة لفتوى الأورع و غير الأورع لاشتمالهما على شرائط الحجية، لا يفرق بينهما بوجه و ذلك لأن الدليل على حجية الفتوى إذا كان قيام السيرة على رجوع الجاهل إلى العالم، فمن المعلوم أن العقلاء لا يقدمون أحداً من أهل الخبرة على الآخر بمجرد كونه أورع لاشتمال كل منهما على ما هو الملاك المعتبر في رجوع الجاهل إلى العالم عندهم، و هذه السيرة لم يردع عنها في الشريعة المقدسة. و إن كان الدليل هو الأدلة اللفظية من الآيات و الروايات، فلا كلام في أنها مطلقة و لا موجب لتقييدها بالأورعية أبداً.^١

* ٧. کسانی که در حالیکه دو مجتهد از حیث علمیت مساوی هستند «رجوع به اورع» را مطرح کرده‌اند، به روایت عمر بن حنظله تمسک کرده‌اند.^٢ چنانکه سابقاً روایت را مطرح کرده‌ایم. علاوه بر آن به دلیل و روایت دیگری را هم می‌تواند مورد اشاره قرار داد.^٣

یک) «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَإِنْ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ فَقَالَ الْحَكَمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعَدْلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا يُلْتَفَتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ»^٤

دو) «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي رَجُلَيْنِ اتَّفَقَا عَلَى عَدْلَيْنِ جَعَلَاهُمَا بَيْنَهُمَا فِي حُكْمٍ وَقَعَ بَيْنَهُمَا فِيهِ خِلَافٌ فَرَضِيَا بِالْعَدْلَيْنِ فَاخْتَلَفَ الْعَدْلَانِ بَيْنَهُمَا عَنْ قَوْلِ أَحَدِهِمَا يَمْضِي الْحُكْمُ قَالَ يُنْظَرُ إِلَى أَفْقَهُهُمَا وَ أَعْلَمِهِمَا بِأَحَادِيثِنَا وَ أَوْرَعِهِمَا فَيُنْفَذُ حُكْمُهُ وَ لَا يُلْتَفَتُ إِلَى الْآخَرِ.»^٥

سه) «و رَوَى الْعَلَامَةُ قُدْسَتْ نَفْسُهُ مَرْفُوعاً إِلَى زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا تَبِي عَنْكُمُ الْخَبْرَانِ أَوِ الْحَدِيثَانِ الْمُتَعَارِضَانِ فَبَايَهُمَا آخِذٌ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ دَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنَّهُمَا مَعًا مَشْهُورَانِ مَرْوِيَانِ مَأْثُورَانِ عَنْكُمُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُذْ بِقَوْلِ أَعْدَلِهِمَا عِنْدَكَ وَ أَوْثَقِهِمَا فِي نَفْسِكَ فَقُلْتُ إِنَّهُمَا مَعًا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ مُوْتَقَّانِ فَقَالَ أَنْظِرْ إِلَيَّ مَا وَافَقَ مِنْهُمَا مَذْهَبَ الْعَامَّةِ فَاتْرُكْهُ وَ خُذْ بِمَا خَالَفَهُمْ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيمَا خَالَفَهُمْ فَقُلْتُ رَبِّمَا كَانَا مَعًا مُوَافِقَيْنِ لَهُمْ أَوْ مُخَالَفَيْنِ فَكَيْفَ أَصْنَعُ فَقَالَ إِذَنْ فَخُذْ بِمَا فِيهِ الْحَاطَّةُ لَدَيْنِكَ وَ اتْرُكْ

١. التنقيح، ج ١، ص ١٤٠

٢. همان

٣. مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه، ص ٦٩؛ شرح العروة الوثقى (خراسانی)، ج ١، ص ٥٠؛ مستمسک العروة، ج ١، ص ٣١

٤. وسائل الشیعه، ج ٢٧، ص ١٠٦، ح ١

٥. همان، ص ١١٣، ح ٢٠



مَا خَالَفَ الْإِحْتِيَاظَ فَقُلْتُ إِنَّهُمَا مَعًا مُوَافِقِينَ [مُؤَافِقَانِ] لِلْإِحْتِيَاظِ أَوْ مُخَالَفِينَ [مُخَالَفَانِ] لَهُ فَكَيْفَ أَصْنَعُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِذَنْ فَتَخَيَّرْ أَحَدَهُمَا فَتَأْخُذْ بِهِ وَتَدَعْ الْآخَرَ^۱ (اگر اوثق فی نفس را به معنای اورع به حساب آوریم)
چهار) مرسله مصباح الشریعه:

«لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ بَيْنَ الْخَلْقِ إِلَّا لِمَنْ [كَانَ] أَتْبَعَ الْخَلْقِ مِنْ أَهْلِ زَمَانِهِ وَنَاحِيَّتِهِ وَ
بَلَدِهِ [بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ]^۲»

ما می گوئیم:

۱. «اتبع اهل زمان» را اگر به معنای اورع بگیریم، در این بحث به کار می آید (اورع یعنی کسی که بیشتر به
حلال و حرام توجه دارد و اتباع هم یعنی کسی که بیشتر از پیامبر (ص) تبعیت می کند و به حلال و حرام
توجه دارد).

۲. اما این روایت در مصباح الشریعه به گونه دیگری نقل شده است که از بحث ما خارج است: «... الا لمن اتباع
الحق ...»^۳ «اتبع» فعل است و افعّل تفضیل نیست.

پنج) مرحوم شیخ انصاری در مطارح الانظار^۴ می نویسد: «یزداد قوّة إذا فرض وثاقته بواسطة شدّة ورعه و بذل
جهد».

ما می گوئیم:

مراد ایشان آن است که اینکه ما به فقیه اطمینان داریم به این جهت است که کسی که ورع دارد ثقه است پس هرکه
اورع است، وثاقت بیشتری دارد و باید سراغ «اوثق» رفت چراکه از سخن او اطمینان بیشتری حاصل می شود.

پاسخ به ادله:

یک) درباره سند روایت عمر بن حنظله چنانکه پیش از این گفتیم^۵ عمر بن حنظله قابل توثیق است. ولی این روایت
مربوط به مرجحات باب قضاوت است و مربوط به بحث افتاء نیست.^۶

اضف الی ذلک - چنانکه حضرت امام می فرمودند - ظاهر مقبوله آن است که «اورعیت و افقهیت و دو صفت دیگر»
در کنار هم و به صورت مجموعی مرجح هستند^۷

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۲۲۹

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۴۳

۳. مصباح الشریعة، ص ۱۷

۴. ج ۲، ص ۵۴۹

۵. ن ک: درسنامه فقه، سال دوازدهم، ص ۸۴

۶. همان، ص ۹۳

۷. همان



مرحوم خوئی اشکال دیگری را در این بحث بر «ترجیح اورعیت» وارد می‌کند، ایشان می‌نویسد، چون هر یک از «اورعیت» و «افقهیت» و «اعدلیت» و «اصدقیت» در حدیث، به طور مستقل ملاک ترجیح است (به خلاف آنچه از حضرت امام خواندیم)، اگر کسی «اورعیت» را ملاک بگیرد باید «افقهیت» و «اعدلیت» را هم ملاک بگیرد. در این صورت اگر یکی از دو مجتهد «اعلم» بود و دیگری «افقه» بود، هر کدام دارای یک مرجح هستند، و لذا باید تساقط کنند:

«فلا مناص من الحكم بتساقطهما فيما إذا كان أحد المجتهدين أفقه مثلاً و الآخر أورع، لاشتمال كل منهما على مرجح فيتساقطان. و هذا لا يلتزم به الخصم فإن الأعلّم هو المتعين عند التعارض و إن كان غير الأعلّم أورع. و هذه قرينة كاشفة عن أن المقبولة و نحوها غير شاملة للفتويين المتعارضتين»^۱

(دو) درباره سند روایت داوود بن حصین گفته بودیم که سند این روایت قابل پذیرش است^۲ ولی این روایت هم مربوط به بحث قضاوت است.

(سه) اما روایت عوالی اللثالی، مرفوعه است و سند معتبری ندارد و از حیث دلالت هم مربوط به ترجیح خبرین متعارض است.

(چهار) و روایت مصباح الشریعه هم سند ندارد (و لذا مرحوم شیخ و مرحوم خوئی از آن با عنوان مؤید یاد کرده‌اند)^۳ ولی از حیث دلالت بر روایت اشکالاتی مطرح است:

۱. در مصباح الشریعة، حدیث «اتباع» را مطرح می‌کند و نه «اتبع بودن» را.

۲. «اتبع بودن» به معنای «اورع» نیست

۳. شاید اشاره روایت به آن باشد که در مقابل فقهای اهل سنت، فقط «ائمہ (ع)» حق فتوی و بیان حلال و حرام دارند.^۴

پنج) در پاسخ به سخن مرحوم شیخ می‌گوییم:

اولاً: اطمینان به قول مجتهد اگر به این معنی است که مطمئن هستیم هرچه می‌گوید حکم واقعی است، می‌گوییم آنچه باعث اطمینان بیشتر به حکم واقعی می‌شود، تطابق با نظر مشهور یا اعلم علمای شیعه در طول تاریخ و ... است و اورعیت (اگر مجتهدین دیگر به اندازه لازم ورع دارند) دخلی در موضوع ندارد.

^۱. التنقیح، ج ۱، ص ۱۴۲

^۲. ن ک: درسنامه فقه، سال دوازدهم، ص ۹۷

^۳. ن ک: مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه، ص ۷۰؛ فقه الشیعه، ج ۱، ص ۹۴

^۴. مدارک العروة (شیخ یوسف خراسانی)، ج ۱، ص ۵۱



و اگر مراد از اطمینان آن است که این مجتهد منافع خود و دنیای خود را ترجیح نمی‌دهد و حکم خدا را به سبب منافع خود عوض نمی‌کند، در این صورت می‌گوییم آنچه برای اطمینان کافی است اصل ورع است و اورعیت باعث اطمینان بیشتر می‌شود و برای حجیت اطمینان کافی است.

ثانیاً: در حجیت، ملاک اطمینان به حکم واقعی نیست (چنانکه در بحث اقربیت مفصلاً مطرح کردیم)

جمع بندی:

به نظر می‌رسد در صورتی که علمیت دو مجتهد مساوی باشد، دلیلی بر تقدیم «اورع» بر «غیر اورع» وجود ندارد ولی ما که قائل به تخییر عقلی بین اعلم و غیر اعلم شدیم، آیا «اعلم اورع» بر «عالم ورع» ترجیح دارد؟ و یا «عالم اورع» بر «اعلم ورع» ترجیح دارد؟
به نظر می‌رسد در این فرض هم «اورعیت» را نمی‌توان مرجح به حساب آورد. اگرچه احتیاط مستحب بر ترجیح «اعلم اورع» است.